



حجت الاسلام والمسلمین دکتر سیداحمد رهنمایی: **نظام جمهوری اسلامی در ایجاد انسجام بین حوزه و دانشگاه، بسیار موفق بوده است.**





اشاره:

اصرار فراوان ما برای مصاحبه و گفت‌وگو با مدیر مسئول نشریه خودمان، با مخالفت جدی وی مواجه می‌شد. هرچه تأکید کردیم که این مسئله نه خلاف عرف است و نه موجب حرف و حدیث، اما مدیر مسئول بر حرف خود باقی مانده بود تا این که عاقبت با پی‌گیری و البته سماجت زیاد و اشاره به این نکته که حیفاست در این شماره «فرهنگ پویا» که اختصاص به بحثی علمی و مهم به نام «وحدت حوزه و دانشگاه» دارد، از نظرات شما که دانش‌آموخته هر دو نهاد هستید، استفاده نکرد؛ عاقبت با اکره پذیرفت، مشروط بر این که برای اولین و آخرین بار باشد. (!!) چه می‌شود کرد؟ در جایی که برخی مدیرمسئولان نشریات - البته تعداد اندکی - هر چند وقت در میان با حضور در صفحه روزنامه یا ماهنامه و یا فصلنامه‌شان، قصد تبلیغ خود را دارند، مدیرمسئول ما این گونه خود را از هر گونه حرف و حدیثی به دور می‌دارد. بگذریم...

صحبت از حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر سیداحمد رهنمایی است؛ متولد ۱۳۳۸ شهرضای اصفهان. وی سال ۱۳۵۳ وارد حوزه علمیه شد و سال‌ها در محضر اساتید برجسته حوزه از قبیل حضرات آیات عظام: تبریزی رحمته‌الله، وحید خراسانی، سبحانی، مظاهری و ... تلمذ نمود و همزمان با تحصیل در حوزه علمیه، با ورود به مؤسسه در راه حق تحت اشراف و سرپرستی آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی، دوره عمومی آشنایی با معارف اسلامی را طی کرد و پس از چندی در سال ۱۳۶۴ دوره کارشناسی رشته روان‌شناسی را در بنیاد فرهنگی باقر العلوم رحمته‌الله با موفقیت به اتمام رسانید. وی در مهرماه ۱۳۷۲ جهت ادامه تحصیل عازم کانادا شد و در مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه معروف مگ‌کیل دوره کارشناسی ارشد را آغاز کرد و در سال ۱۳۷۴ به اتمام رسانید و همزمان با قبولی در دوره دکتری همین دانشگاه، در سال ۱۳۷۷ با موفقیت کامل این دوره را به پایان برد و در همین سال به ایران بازگشت و در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله قم به فعالیت علمی اشتغال یافت. وی غیر از آن که عضو هیئت علمی این مؤسسه است، معاونت تربیتی - فرهنگی و همین‌طور معاونت اطلاع‌رسانی و امور بین‌الملل مؤسسه امام خمینی رحمته‌الله را بر عهده دارد. گفت‌وگوی ما با مدیرمسئول نشریات «معرفت» و «فرهنگ پویا»، خواندنی از آب درآمده که توجه شما خوانندگان ارجمند را بدان جلب می‌نمایم.

فرهنگ پویا: با تشکر از حضرت عالی به خاطر حضور در این گفت‌وگو، در ابتدای بحث در مورد «رابطه علم و دین» نکاتی که به نظر تان مهم ارزیابی می‌شود را تبیین فرمایید.

دکتر رهنمایی: من هم تشکر می‌کنم از فرصتی که از طرف فصلنامه فرهنگ پویا در اختیار بنده قرار گرفت. در خصوص موضوعی که طرح شد، بایستی ابتدا یادآور بشوم که بحث رابطه علم و دین، یک بحث با سابقه‌ای است که به نظر می‌رسد بر اساس اظهارات

و رهنمودهایی که از جانب معصومین علیهم‌السلام و قبل از آن از طریق وحی برای هدایت انسان‌ها توسط پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایراد شده، متوجه می‌شویم که این بحث از دیرباز مطرح بوده است. اصولاً وقتی که دینی نازل می‌شود، پیامبر آن دین مبلغ و مروج آن دین است. قرآن برداشت‌های خیلی جالب توجهی راجع به علم و دین دارد. و یا همان‌طور که گفتم، گفتار بزرگان ما، حکایت از نوعی رابطه خاص بین این دو مقوله دارد. خوب از این که صرف نظر کنیم و فرصتی هم نیست که به تفصیل وارد آن بشویم، بهتر است که ابتدای امر بدانیم منظور ما از علم، چه علمی است و مراد از دین، چه دینی است؟ تا تفهیم و تفاهم بر سر این دو متغیر یعنی علم و دین حاصل نشود، ما به سختی می‌توانیم رابطه این دو متغیر و همبستگی مثبت و منفی این دو را یادآور شویم.

یک وقت است ما می‌گوییم منظورمان از علم، مطلق دانش و معرفت است که در اختیار بشر قرار می‌گیرد؛ یعنی هر چیزی که بشر می‌تواند به آن عالم و واقف بشود، البته با توجه به تفاوت‌هایی که بین دانش و معرفت است. یک وقت مطلق علم و دانش و آگاهی و معرفت را در نظر می‌گیریم و می‌خواهیم آن را با دین بسنجیم که این جا یک نگاه سربانی وجود دارد و مطلق قوانینی است که برای اداره زندگی بشر وضع می‌شود و حالا یک ماهیت معنوی و قدسی هم داشته باشد. خوب ما دو تا مقوله را کنار هم می‌گذاریم با ویژگی‌های خاصی که از این دو بروز می‌کند. به فرض می‌پذیریم که دین، مطلق قوانینی است که با یک ماهیت قدسی برای اداره زندگی بشر وضع می‌شود. خوب اداره زندگی بشر منوط به چیست؟ منوط به بهره‌برداری از یک سلسله راهکارها و تدابیر علمی است و اگر همین قوانین بخواند اجرا بشود یا حتی بخواند قبل از اجرا وضع بشود، منوط به این است که با یک آمیزه‌ای از علم و دانش بشری به معنای مطلق خودش توأم باشد. مگر می‌شود قانون برای اداره زندگی وضع کرد که هیچ ارتباطی با علم نداشته باشد یا ارتباطش خیلی ضعیف باشد؟ اصلاً معقول و منطقی نیست.

ببینید من در یک فضای خیلی وسیعی فعلاً دارم این رابطه را تبیین می‌کنم. مطلق قوانین برای اداره زندگی بشر که احیاناً بگوییم ماهیت قدسی داشته باشد، ارتباطش با مطلق علم و دانش چگونه است؟ خیلی روشن است. اگر بخواند واقعاً قوانین عالمانه‌ای وضع و اجرا بشود، از ماهیت این قوانین و حیثیت و جنبه‌هایی که این قوانین برای بهره‌برداری زندگی بشر دارد، مشخص می‌شود که علم بایستی دخالت کند. یک وقت است که ما از علم به عنوان مطلق دانش و معرفت بشری صحبت می‌کنیم و منظورمان آن دسته از معلومات تجربی، آزمایشگاهی و علوم پایه است که به نوعی تنظیم فرمول‌ها و قواعد و ضوابطش در اختیار خود بشر است. بشر یک سلسله تجربه‌هایی را کشف می‌کند و به دست می‌آورد و به یک سلسله واقعیت‌های علمی و احیاناً حقایق علمی می‌رسد. اگر منظورمان از علم این دسته از علوم باشد و در ارتباط با دین بگوییم که دین،

اگر صحنه‌ای که علم در پرتو دین جفات خودش را پیدا می‌کند و در زندگی بشر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، با موردی که علم بدون بهره‌برداری از نورانیت دین کار خودش را انجام می‌دهد، مقایسه کنیم؛ تفاوت آشکاری می‌بینیم.

من روزی به این نتیجه برسم که کشفیات علمی که نصب من شده در تعارض جدی با معارف دینی‌ام هست، کشفیات علمی را زمین می‌گذارم و معارف دینی را می‌گیرم. البته افرادی هم به نوعی آمده‌اند و یک سلسله مدعیات دیگری داشته‌اند که از بار ارزشی دین در ارتباط با علم کاسته‌اند، اما در مجموع در مواردی که به حسب ظاهر در ساختار علمی جایگاه خاصی برای دین مشاهده نمی‌شود، می‌گوییم علم فیزیک فرمول‌های خاص خودش را دارد، علم شیمی هم همین‌طور. در همین موارد هم اگر واقعاً بخواهیم این دین یک روحانیت و معنویت خاصی به علم القا کند، می‌بینیم عرضه و استعداد این کار را دارد. شواهد آن هم خیلی برای ما روشن است. آن جایی که دین اشراف بر علم نداشته، آن علم بیش از آن که به مصلحت بشر تمام بشود، به زیان بشر تمام شده است.

اگر صحنه‌ای که علم در پرتو دین جفات خودش را پیدا می‌کند و در زندگی بشر مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، با موردی که علم بدون بهره‌برداری از نورانیت دین کار خودش را انجام می‌دهد، مقایسه کنیم؛ تفاوت آشکاری می‌بینیم. زمانی ما با یک سلسله پدیده‌های خیلی زیبا و جذاب در طول تاریخ بشر برخورد می‌کنیم که بایستی به عنوان یک پدیده خیلی برجسته به آن نگاه کرد؛ نه به عنوان یک شخص یا شخصیت، گرچه آن پدیده متکی به یک شخص یا شخصیت است.

فرض بفرمایید به حضرت سلیمان نبی برخورد می‌کنیم که وزیر اعظم دربار ایشان کسی است که خداوند در مورد او اظهار می‌فرماید ما به او علومی را آموخته بودیم که بر اساس همان مکاشفات علمی قدرت و مهارت داشت که تخت بلقیس را از بارگاهش به بارگاه سلیمان بکشاند؛ آن هم بر اساس علم. چون معیاری را که خداوند در بیان این واقعه ذکر می‌کند و متکابی که برای این امر خارق‌العاده ذکر می‌کند، علم است؛ نه اعجاز. هیچ‌وقت ما نمی‌گوییم آصف بن برخیا وزیر اعظم حضرت سلیمان اعجاز کرد. می‌گوییم با علمش این کار را کرد، چون خداوند این‌طور به ما تعلیم داد. خوب بسیاری از علوم با همه معادلاتش در اختیار سلیمان بود تا بتواند مورد بهره‌برداری بشر قرار بگیرد، اما این علم حضرت سلیمان یا آن دانش آصف بن برخیا تحت‌الشعاع دین نشان داد. یعنی بسم الله الرحمن الرحیم اشراف داشت بر این علم و اذن الله اشراف داشت بر این علوم. یا اقداماتی که سایر انبیا انجام می‌دادند نه به عنوان یک اعجاز، بلکه به عنوان بهره‌برداری از فنون و علومی که در اختیارشان قرار گرفته بود. مثلاً حضرت داود که صنعت زره‌سازی را ابتکار به خرج می‌دهد و ابداع می‌کند، باز این‌ها در مایه‌های علم و فنون است و می‌بینیم که تحت‌الشعاع یک

منظور آن دسته قواعد و ضوابط و قوانینی است که با در نظر گرفتن ارتباط انسان با خدا و ارتباط انسان با وحی و نبوت و ارتباط انسان با فرجامی شایسته همراه با یک سعادت که در انتظارش هست، می‌باشد و سه مقوله را ما در تعریف دین در نظر بگیریم که از مقوله باورهاست، باید بگوییم دین مجموعه‌ای از باورها نسبت به خداوند، نسبت به پیامبران و نسبت به سرانجام زندگی بشر نسبت به معاد است. ماهیت این آموزه، اعتقادی است و سه جنبه دارد. خوب حالا صرف‌نظر از این‌که این دین، دین اسلام باشد یا هر دین دیگری و بگوییم این مجموعه باورها از طرف خداوندی بر انسان نازل شده است که ما به او اعتقاد پیدا کردیم، دایره دین را محدود می‌کنیم. این‌ها مجموعه‌ای از باورها و بایدهاست که از جانب خداوند تعریف و تعیین شده یک دین الهی است. اگر مرادمان از دین این باشد و بخواهیم رابطه علوم تجربی را به طور اخص با دین اسلام و این مجموعه از ارزش‌ها و بایدها در نظر بگیریم، این‌جا باز ما به یک مفهوم دقیقی از ارتباطات فیما بین علم و دین دست پیدا می‌کنیم. در کمتر مقوله‌ای ما می‌توانیم این رابطه را کشف کنیم. این‌جا متوجه می‌شویم که اصلاً مقوله دین اگر باورها و ارزش‌ها شد، بر یک پایه از معرفت و علم و دانش استوار است که بخشی از آن می‌تواند مورد تجربه روزمره زندگی بشری باشد و آن بخش که قابل تجربه نیست و تنها متکی به یک نوع احساسات بشری است را می‌توانیم یا یک سلسله برداشت‌های علمی تکمیل و تأیید کنیم؛ نه این‌که احیاناً علم بخواهد به تأیید دین بیاید، بلکه در مقام کشف این ارتباط متوجه می‌شویم که حتی آن دسته از معارف دینی که نصیب انسان می‌شود، بر اساس یک سلسله علوم و اندیشه‌هایی است که انسان یا یک سلسله معادلات خاص علمی و فلسفی به دست آورده است. این‌جا باز ما رابطه علم و دین را خیلی روشن می‌بینیم. سوای این‌که یک قدری اگر بخواهیم باریک‌تر بشویم، در این زمینه متوجه می‌شویم ما همه علوم بشری از علوم پایه گرفته تا علوم تجربی از مایشگاهی تا علوم انسانی، همه این‌ها را می‌توانیم تحت‌الشعاع دین قرار بدهیم؛ یعنی همه این‌ها در پرتو دین یک معنای خاصی پیدا می‌کند.

وقتی در علومی مثل فیزیک، شیمی، هندسه، ریاضیات، معماری و حتی هنر دقت می‌کنیم، می‌بینیم همیشه در ارتباط با این علوم یک جایگاه ویژه‌ای برای دین می‌توانیم در نظر بگیریم. این علوم می‌تواند توسط نورانیت دین، نورانیت و جهت پیدا کند؛ همان جهتی که به علم یک روحانیت خاصی می‌بخشد. یعنی در مقام بهره‌برداری از علم، کاملاً ذهنیت عالم آن علم را توجیه می‌کند. ما این‌جا باز نقش دین و رابطه علم را با دین خیلی بارز می‌بینیم. آن تعبیر انیشتین شاید خاطرمان باشد که اظهار کرده علم بدون دین کوری است و متقابلاً هم گفته است دین بدون علم هم لنگ است. یا نیوتن اظهار کرده است که اگر

دولت‌های جمهوری اسلامی طی سه دهه گذشته، شاهد حضور هر دو قشر هستند. از مقام ریاست جمهوری گرفته تا مقام وزارت تا معاون وزیر یا مشاور وزیر. این یک دست شدن و همبستگی خاص در سطح عالی و به مراتب در سطح دانی نشانه موفقیت نظام در ایجاد الفت و صمیمیت بین حوزه و دانشگاه است.



می‌خواهیم صحبت کنیم، که این اتحاد کاملاً اتحاد فلسفی است و هویت این دو مقوله را یکسان می‌کند. وحدت فلسفی منجر به تشکل واحد با هویت واحد، ساختار واحد و محتوای واحد می‌شود. یعنی ما جنبه‌هایی از یک حقیقت را در وحدت فلسفی بیان می‌کنیم، نه این‌که حقایق مختلفی را بخواهیم.

وحدت حوزه و دانشگاه یعنی آن‌که بین این دو فضا، یک انسجام فکری و عملی ایجاد کنیم. این دو فضا منظورمان فضای فیزیکی و ظاهری نیست، بلکه فضای انسانی و علمی و روانشناختی حاکم بر این دو فضا است. ما به انسجام این دو واحد که منجر به هم‌اندیشی دو فضا و هم‌اندیشی اندیشه‌ورزان در دو فضا می‌شود، می‌اندیشیم. یعنی در باب وحدت حوزه و دانشگاه اندیشه‌ورزان دانشگاهی بیایند از نورانیت دینی که حوزویان کسب کرده‌اند، الهام بپذیرند و اندیشه‌ورزان حوزوی برای هدایت‌های معنوی اقدام کنند و زمینه را برای بسط و گسترش علمی که تحت اشراف دین است، فراهم بیاوند. به این صورت ما به وحدت حوزه و دانشگاه می‌اندیشیم.

دلیل این‌که ما چنین فضایی را تصور می‌کنیم، این است که در هر دو نهاد حوزه و دانشگاه ما یک سلسله امکانات، یک سری نقاط مثبت و برخی کمبودها و نقاط ضعف را مشاهده می‌کنیم. ما حوزه را به خودی خود کامل و مطلق نمی‌بینیم، همین‌طور که دانشگاه را به خودی خود کامل و مطلق نمی‌بینیم، اما معتقدیم این دو مجموعه می‌توانند مکمل همدیگر باشند و از امکانات و نقاط قوت همدیگر کمال بهره‌برداری را در جهت اهداف خودشان داشته باشند. همچنین می‌توانند با به هم پیوستن و انسجام لازم و ایجاد ارتباط راسخ، نقاط ضعف و کمبودهای خودشان را برطرف کنند. اگر احیانا حوزه خودش را مطلق دید، هیچ‌وقت برای ایجاد ارتباط و وحدت، قدم پیش نمی‌گذارد. الحمدلله رفتار حوزه و حوزویان در طول سال‌های به خصوص بعد از انقلاب نشان داده که حوزه خواهان یک چنین معامله و معادله خیلی روشن و مطلوبی هست. ما در طول دوران پس از انقلاب، به عنوان حوزه، تحت اشراف هدایتگری‌های امام و مقام معظم رهبری پیش قدم بودیم. در بسیاری از موارد حوزه پیش قدم ایجاد انسجام و وحدت بوده است. و نمونه آن همان سال‌های اول انقلاب است که بلافاصله بعد از بسته شدن موقت دانشگاه‌ها، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه راه‌اندازی می‌شود. سال‌های بعد با ورود بزرگانی مثل شهید بهشتی، مطهری و مفتوح به عرصه دانشگاه و تدریس در آن، عملاً نشان می‌دهد که حوزه چقدر در این زمینه پیش قدم است و اکنون هم همین‌گونه است. دلیل عمده‌مان این است که به هر حال بایستی یک سلسله امکانات مورد بهره‌برداری هر دو گروه قرار بگیرد و یک سلسله نقاط ضعف هم از جانب دانشگاه برطرف بشود.

اکنون وضعیت به گونه‌ای است که در همه سطوح علمی در فضای دانشگاه، به خصوص در علوم انسانی، فرهنگ بداموز غربی رسوخ کرده است. دست دانشگاهیان امروز ما هم نبوده است. از ۱۵۰ یا

معنویت دینی قرار می‌گیرد. در زمان خودمان بسیاری از دانشمندانی که با یک جنبه‌های ایمانی و معنوی، اشراف الهی را بر کار و محیط فعالیت علمی خودشان پذیرفته‌اند، ابتکار عمل به خرج می‌دهند و در رشته‌های علمی فعالیت می‌کنند و پیچیدگی‌های علم را کشف می‌کنند و با دست خودشان به یک سلسله معلوماتی می‌رسند و آن را درست در جهت تأمین مصالح بشر به کار می‌گیرند. این هنر علم است. اگر ما این هنر را از علم سلب کنیم که نتواند تحت اشراف دین الهی قرار بگیرد، چیزی جز خسارت برای بشر نخواهد داشت. بر فرض که دو سه مشکلی هم از بشر حل کند، اما آسیب‌هایش به مراتب بیش از منفعتی است که می‌رساند. این نکته‌ای است که ما از قرآن الهام می‌گیریم و از روایات به دست می‌آوریم. این جا به راحتی می‌توانیم با کمال شهامت و با قوت

قلب ادعا کنیم که علم و دین با هم رابطه دارند؛ یکی نسبت به دیگری اشراف دارد و یکی نسبت به دیگری ابزار تأمین منویات قرار می‌گیرد. فرهنگ پویا: آیا مقوله رابطه بین علم و دین را می‌توان پیش‌زمینه بحث وحدت حوزه و دانشگاه قلمداد کرد؟

دکتر رهنمایی: اصلاً رابطه این دو مقوله، محتوای وحدت حوزه و دانشگاه است. متن است، زمینه نیست تا چه رسد به این‌که پیش‌زمینه باشد. وقتی ما می‌گوییم پیش‌زمینه، مقادری‌شان این دو مقوله را پایین

می‌آوریم. من می‌خواهم بگویم ما اصلاً دنبال همین هستیم. وحدت حوزه و دانشگاه، دنبال ایجاد ارتباط راسخ و کشف این رابطه است. باز باید این جا یک مقداری احتیاط کنم. ما رابطه بین علم و دین را ایجاد نمی‌کنیم، بلکه با نظارت دین و برداشت‌هایی که از دین مبین اسلام داریم، کشف می‌کنیم. اگر این رابطه قبلاً ایجاد شده باشد و با قوت تمام بتواند کارایی لازم را در سطح زندگی بشر ایجاد کند، خودش می‌آید جزو متن وحدت حوزه و دانشگاه قرار می‌گیرد و این از عناصر اصلی وحدت است، نه این‌که پیش‌زمینه باشد یعنی یک چیز فراتر از آن است. بنابراین اگر ما به وحدت حوزه و دانشگاه می‌اندیشیم، قبل از آن و مهم‌تر از آن بایستی به ارتباط دین و علم

بیندیشیم
فرهنگ پویا: به اعتقاد شما معنای صحیح وحدت حوزه و دانشگاه چیست؟

دکتر رهنمایی: یک وقت مرادمان وحدت فلسفی است که چنین چیزی را ما این جا منظور نمی‌کنیم تا دو چیز ماهیت و هویت یکسانی داشته باشند. فرض بفرمایید ما راجع به اتحاد عاقل و معقول

ما رابطه بین علم و دین را ایجاد نمی‌کنیم، بلکه با نظارت دین و برداشت‌هایی که از دین مبین اسلام داریم، کشف می‌کنیم. اگر این رابطه قبلاً ایجاد شده باشد و با قوت تمام بتواند کارایی لازم را در سطح زندگی بشر ایجاد کند، خودش می‌آید جزو متن وحدت حوزه و دانشگاه قرار می‌گیرد و این از عناصر اصلی وحدت است

در باب وحدت حوزه و دانشگاه اندیشه‌ورزان دانشگاهی بیابند از نورانیت دینی که حوزویان کسب کرده‌اند، الهام‌پذیرند و اندیشه‌ورزان حوزوی برای هدایت‌های معنوی اقدام کنند و زمینه را برای بسط و گسترش علمی که تحت اشراف دین است، فراهم بیاوند. به این صورت ما به وحدت حوزه و دانشگاه می‌اندیشیم.

۱۶۰ سال قبل از زمانی که دارالفنون در کشور ما فعال شد، با حضور استادانی از دانشگاه‌های فرانسه و انگلیس و نفوذ خاصی که این دانشگاه‌های غربی در بدنه نظام فکری و علمی ما پیدا کردند، به جرأت می‌توان گفت که تا الان رسوب آن نفوذ هنوز مشهود است. فرهنگ غربی یک نفوذ خاصی به ویژه در علوم انسانی داشته است و بایستی این فرهنگ با فرهنگ آموزنده اسلامی جایگزین بشود. رسالت حوزه، ترویج همین فرهنگ آموزنده اسلامی است و از این جهت حوزه می‌تواند آن بدآموزی‌ها را از بین ببرد و با فرهنگ اسلامی سطوح علمی دانشگاهی را سیراب کند. روی این حساب، برای ایجاد هر چه پربارتر و وحدت حوزه و دانشگاه، یک توجیه جدی خواهیم داشت. بد نیست این جا اشاره کنم به مطلبی از امام علیه السلام که فرمودند خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلامی ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور آنچنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن سالیان دراز باید زحمت کشید و با نفوذ عمیق و ریشه‌دار غرب مبارزه کرد. این مطلبی است از صحیفه نور، جلد ۱۷، صفحه ۳۲۲. تاریخ ۲۲/بهمن/۱۳۶۱. پیوند حوزه و دانشگاه و انسجام این دو به خصوص بعد از انقلاب، زمینه‌ساز خروج از فرهنگ بدآموز غربی و جایگزین شدن فرهنگ ارزشمند اسلامی است. وقتی به این هدف بیندیشیم، بایستی بیش از پیش در این زمینه فعال باشیم. فرهنگ پویا: از نقطه نظر تاریخی، بحث وحدت حوزه و دانشگاه به چه زمانی برمی‌گردد؟

دکتر رهنمایی: اگر بخواهیم یک مقداری واقع‌بینانه‌تر در سطح تاریخی نگاه کنیم، به نظر می‌رسد که زمانی اصلاً تمایزی بین حوزه و دانشگاه نبوده است و علوم در تصرف فضای خاص یا افراد خاصی نبوده است. اگر نخواهیم از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مثال بزنیم، از عصر امام صادق علیه السلام که می‌توانیم بگوییم. دانشگاهی که مشهور است توسط امام محمد باقر علیه السلام زمینه‌اش فراهم آمد و

توسط امام صادق علیه السلام راه‌اندازی شد و طبق نقل تاریخ دست‌کم چهار هزار دانشجو در رشته‌های مختلف از جمله شیمی داشته است و از دانشجویان آن، فردی سرشناس مثل جابر بن حیان است که در جهان اسلام لقب ابوالکیمیا دارد. همچنین در طب سایر رشته‌های رایج آن عصر، افرادی صاحب‌نظر بوده‌اند. همه آن‌ها هم اذعان داشته‌اند که علمشان به دانش امام صادق علیه السلام برگشت می‌کند اصلاً آن‌جا مرزی بین علوم نبوده است. این مرزها رفته‌رفته در طول تاریخ ایجاد شده است و آن هم به این صورت که افراد زورمدار که بر آریکه قدرت می‌نشستند، احساس می‌کردند که دین مورد نیازشان نیست و نه تنها مورد نیازشان نیست، بلکه مزاحمشان هم است، لذا گفتند ما کاری به دین نداریم، پس بیاییم سراغ یک رشته علمی که بتواند دنیای ما را آباد کند. در همین راستا برای آن رشته‌های علمی، به اندیشه تأمین دنیا و مصالح دنیایی‌شان، سرمایه‌گذاری کردند و بودجه‌های کلانی را

از اموال عمومی و دولتی اختصاص دادند. در نقطه مقابلش حوزه‌ها و علوم دینی رارها کردند. رفته‌رفته حوزه‌ها و معارف اسلامی متصدیان خاصی پیدا کرد. و در طرف مقابل سایر علوم تجربی و آزمایشگاهی در فضاهای خاصی ارائه شد. ما بعد از عصر امام صادق علیه السلام عصر فلاسفه‌های مثل فارابی و ابن‌سینا را داریم که این‌ها هم ذوفنون و در رشته‌های مختلف علمی سرشناس بودند که هنوز هم دنیا از اندوخته‌های علمی‌شان بهره‌برداری می‌کند. به هیچ مورد هم که نخواهیم استناد کنیم، به حداقل کتاب قانون، شفا و سایر کتب بوعلی سینا می‌توانیم اشاره کنیم که همه علوم در اختیار یک فرد و یک حوزه است. ابوعلی سینا این‌ها را ترویج می‌داد و طبعاً کسانی بودند که نسبت به این علوم گوش شنوا داشتند. ابوعلی سینا دانشگاهی را پایه‌گذاری کرد که در آن دانشجویان مختلفی در رشته‌های گوناگون می‌آمدند و کارشناس می‌شدند و از سوی آن‌ها علم انتشار پیدا می‌کرد. هیچ مرزی نبود و این وحدت، اصلاً تحصیل حاصل بود؛ بدون این که به هویت علوم تعرضی شود و احیاناً بخواهد ماهیت علمی را تحت‌الشعاع ماهیت علم دیگری قرار بدهد رفته رفته به دلیل همان اهداف شوم قدرت‌طلبانه‌ای که بعضی از صاحبان قدرت نسبت به جهان اسلام داشتند از سده نوزدهم به بعد، این رشته‌های علمی از همدیگر گسست و به تبع آن، هواداران و داوطلبان این رشته‌ها هم از همدیگر گسستند. تلقی بر این شد که کسی که دانشگاه می‌رود، دیگر کاری به دین ندارد. کسی هم که به حوزه می‌رود، کاری به علوم ندارد.

یازده قرن است که کلیسا حاکمیت و اشراف دارد و حتی مؤسس دانشگاه‌ها است. هر چه زمان می‌گذرد، می‌بینیم که ارتباط فضای دینی با فضای علمی در غرب کم‌رنگ‌تر می‌شود و خاصیت خودش را به مرور زمان بیشتر از دست می‌دهد. این ارتباط آن قدر کم‌رنگ می‌شود تا به جریان سکولار می‌رسد.

به اندازه رفع نیازشان همین قدر کفایت می‌کند که بدانند چگونه نماز بخوانند و چطور روزه بگیرند. همین قدر بدانند که اگر مریض

شد باید به نزد پزشک برود یا اگر احیاناً به یک سلسله محصولات رشته‌های خاص علمی دانشگاهی نیازی داشت، به همان اندازه اکتفا کند؛ اما این که بیاید یک انسجام ایجاد کند، نه در این اندیشه نبود. این جدایی با حاکمیت طاغوت قبل از انقلاب، تشدید شد و اگر انقلابی نمی‌شد، خدا می‌دانست همین ته‌مایه‌ها و همین ارزش‌های پیش پا افتاده دینی در سطوح مختلف دانشگاهی به چه سرنوشتی گرفتار می‌شد و حوزه کجا می‌رفت، دانشگاه کجا می‌رفت؟ به برکت انقلاب و اشراف خاصی که حضرت امام علیه السلام نسبت به هر دو قلمرو دانشگاه و حوزه داشتند و در مجموع با توجه به اهداف و چشم‌اندازی که نظام مقدس اسلامی پیگیری می‌کرد، الحمدلله زمینه‌های خوبی برای آن وحدت از دست رفته فراهم شد. فرهنگ پویا: آقای دکتر! این سؤال به ذهن متبادر می‌شود، که با توجه به تفاوت‌های ساختاری حوزه و دانشگاه، آیا وحدت بین



این دو نهاد امکان‌پذیر است. همچنین آیا نظام جمهوری اسلامی در نزدیکی و البته وحدت حوزه و دانشگاه موفق بوده است؟

دکتر رهنمایی: برای این که میزان موفقیت انقلاب اسلامی را در ایجاد انسجام و وحدت حوزه و دانشگاه روشن کنیم، بهتر است به شرایط قبل از انقلاب برگردیم. در آن زمان اگر هم احیاناً فرد روحانی حضور داشت که حضورش خیلی کم‌رنگ بود و در ذهنش می‌گذشت که قدمی برای انسجام این دو فضا داشته باشد، فوراً ذهنیت او را کور می‌کردند یا سد راه او می‌شدند. ما در آن دوران یک مقاله، یک نظریه و یا یک برداشت ساده در ارتباط وحدت حوزه و دانشگاه سراغ نداریم که از کسی صادر شده باشد. اگر هم بوده، در محافل خصوصی مثلاً گروهی از دانشجویان، یک انجمن اسلامی تشکیل داده و دوست داشته باشند با یک روحانی برجسته‌ای ارتباط علمی و معرفتی ایجاد کرده باشند. این خیلی محدود و خودخواسته اتفاق می‌افتاد، نه این که بگوییم نظام دانشگاهی ایجاد می‌کرد. نظام دانشگاهی بر طبل تشنگی و اختلاف می‌کوبید. نظام این طوری بود، چون تابعی از نظام سیاسی حاکم بر کشور بود. بنابراین برای این که ما به موفقیت نظام در ایجاد الفت و صمیمیت بین حوزه و دانشگاه پی ببریم و میزان موفقیت را کشف کنیم، لازم است این مقایسه را انجام بدهیم. اگر به این مقایسه توجه کنیم، نتیجه کاملاً روشن است. نظام در ایجاد الفت، صمیمیت و انسجام بسیار موفق عمل کرده است. البته من معتقدم درصد عمده این موفقیت رهین حضور حوزویان است تا دانشگاهیان و در این زمینه حوزه را پیش قدم‌تر تا دانشگاه می‌بینم و هنوز هم به این عقیده خود پایبند هستم. برگزاری همایش‌های مفصل در طول بیش از سی سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نشان دهنده این است که وحدت حوزه و دانشگاه یک دغدغه ملی است، نه قشری و صنفی؛ یعنی می‌آید در سطح عمومی رسانه‌ها و رسانه ملی مطرح می‌شود. از این فراتر اصلاً دغدغه

نظام است و درباره‌ی حوزه هم همین‌طور. دغدغه اصلی دین است، نه مطلق. ما مطلق‌نگر نیستیم، همان‌طور که در مورد حوزه این نظر را نداریم، اما درصد بسیار معتناهایی از دغدغه‌های دانشگاه ما، دغدغه دین و نظام است. دغدغه اداره‌ی کشوری است که تحت اشراف نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد حاکم باشد و می‌خواهد خودش را در عرصه‌های داخلی و عرصه‌های بین‌المللی نشان بدهد. ما اگر این را دلیل بر موفقیت نبینیم، پس دلیل چیست؟ شما در دولت‌های جمهوری اسلامی طی سه دهه گذشته، شاهد حضور هر دو قشر هستید. از مقام ریاست جمهوری گرفته تا مقام وزارت تا معاون وزیر یا مشاور وزیر. این یک دست شدن و همبستگی خاص در سطح عالی و به مراتب در سطح دانی نشانه موفقیت نظام در ایجاد الفت و صمیمیت بین حوزه و دانشگاه است. حضور تعداد زیادی از حوزویان در دانشگاه‌ها و بالعکس حضور دانشگاهیان در حوزه‌ها، نه فقط در مقام تحصیل؛ بلکه در مقام تدریس، انجام پروژه‌های عظیم پژوهشی، مشورت‌های علمی، برگزاری همایش‌ها؛ همه بیانگر انسجام است و این گونه نیست که سرخ دست یک فرد خاص باشد، بلکه دست نظام است. این از هدایتگری‌های این نظام است. گرچه حالا توسط یک شخص خاص اداره می‌شود، اما آن

نظام است که این زمینه‌ها را فراهم می‌آورد. روی این حساب تلاشی که صورت گرفته موفق بوده، البته بهتر از این‌ها می‌شود کار کرد و تا رسیدن به مرحله نهایی وحدت حوزه و دانشگاه، فاصله زیاد داریم. البته نظام می‌تواند در این زمینه‌ها هم تلاش و برنامه‌ریزی کند و پیگیر مسائل باشد.

بد نیست بین وضعیت خودمان از وحدت حوزه و دانشگاه در عصر حاکمیت دینی و موقعیت غربی‌ها در عصر حاکمیت دینی در دوره مشهور به قرون وسطی، مقایسه‌ای داشته باشیم. یازده قرن است که کلیسا حاکمیت و اشراف دارد و حتی مؤسس دانشگاه‌ها است. هر چه زمان می‌گذرد،

می‌بینیم که ارتباط فضای دینی با فضای علمی در غرب کم‌رنگ‌تر می‌شود و خاصیت خودش را به مرور زمان بیشتر از دست می‌دهد. این ارتباط آن قدر کم‌رنگ می‌شود تا به جریان سکولار می‌رسد و کلاً این دو مجموعه در دو محور به چرخش و حرکت خودشان ادامه می‌دهند، در صورتی که در ابتدای امر در یک محور بودند و یک مدیریت داشتند، اما در پایان قرون وسطی در عصر رنسانس و بعد از آن در دوران مدرنیسم تا به حال مشاهده می‌کنیم که این دو مجموعه در دو محور جداگانه و خیلی وقت‌ها در ستیز با همدیگر به کار خودشان ادامه می‌دهند.

در مقابل در نظام مقدس اسلامی، الحمدلله هر چه از عمر نظام می‌گذرد، اهمیت اتحاد و الفت و صمیمیت بین این دو مجموعه بیشتر محرز می‌شود. تنها دلیل آن هم حفظ نظام و حفظ منویات

نظام در ایجاد الفت، صمیمیت و انسجام بسیار موفق عمل کرده است. البته من معتقدم درصد عمده این موفقیت رهین حضور حوزویان است تا دانشگاهیان و در این زمینه حوزه را پیش قدم‌تر تا دانشگاه می‌بینم و هنوز هم به این عقیده خودم پایبند هستم.

نظام است. یعنی در کلام رهبری نظام مطرح می‌شود. چه‌طور رهبری نظام در سیاست بین‌الملل رهنمود می‌دهد، همان‌گونه در ارتباط با وحدت حوزه و دانشگاه هم رهنمود می‌دهد. این همه صحبت که هر سال به مناسبت همین وحدت حوزه و دانشگاه، از ساحت امام و مقام معظم رهبری صادر شد و می‌شود، اگر دغدغه نظام و علامتی بر موفقیت نظام در این امر نباشد، پس دلیل چیست؟ این زمینه‌ها را ما اصلاً قبل از انقلاب نداشتیم. زمینه برای تمسخر حوزویان در نظر دانشگاهی‌ها و همچنین برای بی‌دین جلوه دادن دانشگاهی‌ها در نظر حوزویان خیلی موفق بودند، به گونه‌ای که مرز حوزه و دانشگاه، مرز کفر و ایمان بود، اما امروزه مرزی در این زمینه نداریم و اصلاً برداشته شده است. خدای دانشگاه با خدای حوزه یکی است، ایمان دانشگاه با ایمان حوزه یکی است. دغدغه دانشگاه، دغدغه



ما نمی‌خواهیم حوزه وابسته به دولت باشد، اما در تأمین امکاناتی که واقعاً حوزه ضعیف است و نمی‌تواند امکانات اولیه خودش را تأمین کند، باید کمک کند. چطور دولت می‌آید برای دانشگاه تا منتهاالیه نیازشان را دقت می‌کند و وسایل و امکانات را به هر قیمتی تدارک می‌بیند، بیاید امکانات حوزه را هم تا آنجایی که واقعاً حوزه نیاز دارد تأمین کند.

در تأمین امکاناتی که واقعاً حوزه ضعیف است و نمی‌تواند امکانات اولیه خودش را تأمین کند، باید کمک کند. چطور دولت می‌آید برای دانشگاه تا منتهاالیه نیازشان را دقت می‌کند و وسایل و امکانات را به هر قیمتی تدارک می‌بیند، بیاید امکانات حوزه را هم تا آنجایی که واقعاً حوزه نیاز دارد تأمین کند تا بتوانیم در یک فضای هم‌سطح قدم برداریم و حوزه انگیزه لازم را برای ایجاد الفت و صمیمیت به دست بیاورد.

چهارمین مؤلفه، جو حاکم بر هر دو فضا است. ببینید ما یک فضا داریم، یک جو حاکم بر فضا داریم، ما این فضا را داریم، جو حاکم بر این فضا چیست؟ این جو پشتکار داشتن، فعال بودن، صمیمی بودن یا رییس این مجموعه، خیلی صمیمی بودن ریاست با این مجموعه، جو رفاقت، جو صرفه‌جویی، جو احساس مسئولیت و مسئولیت‌پذیری است. در فضای دانشگاه ممکن است به دلیل مکانیسمی که آن فضا ایجاد می‌کند و رشته‌های علمی خاص، جوی حاکم باشد و در فضای حوزه به دلیل ساختاری که دارد، یک جو دیگری حاکم باشد.

یکی از مؤلفه‌های وحدت این جوها هم متناظر به هم عمل کنند. اگر در حوزه جو صرفه‌جویی، احساس مسئولیت، همدلی، هم‌گرایی و هم‌بحث شدن حاکم است، حوزه بتواند همین جو مطلوب را در دانشگاه هم القا کند و یا اگر در دانشگاه جو روش‌مندی و انسجام علمی و برنامه‌ریزی دقیق حاکم است، دانشگاه بتواند آن را در فضای حوزه القا کند. این موضوعی است که خیلی بایستی روی آن توجه داشت و آن را تأمین کرد تا به جایی برسیم که وقتی فرد دانشگاهی وارد حوزه می‌شود، احساس بیگانگی نکند یا وقتی حوزویان ما وارد دانشگاه می‌شوند، دچار خودباختگی یا

یکی از مؤلفه‌های وحدت این است که این جوها هم متناظر به هم عمل کنند. اگر در حوزه جو صرفه‌جویی، احساس مسئولیت، همدلی، هم‌گرایی و هم‌بحث شدن حاکم است، حوزه بتواند همین جو مطلوب را در دانشگاه هم القا کند و یا اگر در دانشگاه جو روش‌مندی و انسجام علمی و برنامه‌ریزی دقیق حاکم است، دانشگاه بتواند آن را در فضای حوزه القا کند. این موضوعی است که خیلی بایستی روی آن توجه داشت.

دچارزدگی نشوند.

می‌بینید که مقوله‌های مختلفی در تعریف جو می‌گنجد اعم از صرفه‌جویی، احساس مسئولیت و سایر مقوله‌هایی که گفته شد. پشتوانه این مؤلفه‌ها دیگر تدابیری است که توسط مسئولان هر دو مجموعه اندیشیده و توسط دولت در نظر گرفته می‌شود و امکاناتی است که از جانب دولت یا مردم یا هر نهاد دیگری بایستی تأمین بشود. این‌ها دیگر از مؤلفه‌های اصلی این دو نهاد نیستند، بلکه حالت لجستیک دارند. نیروهای پشتیبانی و فکری هستند که این مؤلفه‌ها را تدبیر و تنظیم می‌کنند.

فرهنگ پویا: شما در بیان مؤلفه سوم به مسئله‌ای اشاره کرده‌اید که اتفاقاً این روزها به یک بحث چالشی در سپهر سیاسی ایران تبدیل شده است. همانگونه که می‌دانید، برخی افراد و جریان‌ها در صدد آن هستند که دولت نهم و دهم را منتهم به دولتی کردن حوزه‌ها و

انقلاب و نظام است، گرچه در کنار آن هم یک تعرضاتی می‌شود و این طبیعی است. اصلاً حضور این معارضان علامت موفقیت نظام در این زمینه بوده و الا کسی به خودش دردسر نمی‌داد که معارضه کند. حضور این معارضان که سنگ‌جدايي را به سینه می‌زنند و سعی دارند با قلم و اندیشه‌شان این دو مجموعه را از هم جدا کنند و در این کار شیطنت‌آمیزشان جدی هم هستند، نشان‌دهنده موفقیت نظام در ایجاد الفت و صمیمیت بین حوزه و دانشگاه است.

فرهنگ پویا: به نظر شما مهم‌ترین مؤلفه‌های وحدت بین حوزه و دانشگاه چیست؟

دکتر رهنمایی: اولین مؤلفه به عوامل انسانی حاضر در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها در هر مقطع و سمتی به عنوان دانشجو، استاد، پژوهشگر، مربی یا حتی کارمند برمی‌گردد. به نظر می‌رسد ذهنیت حتی کارمندان جزء دو مجموعه را باید نسبت به همدیگر مانوس کنیم؛ چون کافی است در یک مجموعه‌ای رؤسا و هیأت‌امنا توجهی باشند، اما کسانی که تحت امر آن‌ها هستند اعم از دانشجو استاد و کارمند، توجهی نباشند. پس مؤلفه اول خود انسان‌هایی هستند که در این دو مجموعه به هر نوعی مشغول فعالیت و خدمت‌رسانی هستند.

مؤلفه دوم فضایی است که این گروه‌های انسانی متکثر در آن تنفس و کار می‌کنند. ما به متغیر فضا هم توجه داریم و حالا این فضا، فضای ظاهری، فضای روحی روانی و فضای معنوی است که هر سه قسمش بایست متناسب و متناظر به هم باشند؛ یعنی ما در محیط‌های حوزوی بارقه‌های علوم دانشگاهی و حضور دانشگاهیان را و آثار و اهمیتی که برای این مجموعه قائل هستند نظاره کنیم و در فضای دانشگاهی بارقه‌های نورانی حوزه و دین و معنویت حوزه را مشاهده کنیم. نه این‌که بگوییم حالا یک مسجدی ساختیم، دلمان خوش باشد که یک مسجد در دانشگاه داریم. حتی در کلاس

درس این بارقه را احساس کنیم.

مؤلفه سوم ابزاری است که در اختیار این دو مجموعه است. این ابزار یک معنای وسیعی دارد از کتاب و آزمایشگاه گرفته تا امکانات ماشینی که در اختیار هر دو مجموعه است. این‌ها بایستی متناظر هم باشند. اگر در مجموعه‌ای که علمی تدریس می‌شود، ملاحظه می‌کنیم که امکانات آزمایشگاهی، کتابخانه، ابزارآلات، نیروی انسانی و فضای مساعد و احیاناً جای تفریح و تفرج فراهم است، اما وقتی می‌آیم در حوزه، در قلمرو تفسیر آن حداقل امکانات هم نیست، حتی کتابخانه‌ای که بشود به آن اتکا داشت، وجود ندارد. این‌جا ما نمی‌توانیم با این وضعیت رو به رو بشویم و در عین حال اصرار بر وحدت حوزه و دانشگاه داشته باشیم. این‌جا نقش دولت باید خیلی محرز باشد. ما نمی‌خواهیم حوزه وابسته به دولت باشد، اما



مگر به این سادگی است که بگوییم حوزه در تصرف یک دولت در می آید. دولت‌های طاغوت با آن همه ید طولایی که داشتند، نتوانستند حتی برای یک نیم ساعت حوزه‌ها را تصاحب کنند تا چه رسد به این که حالا این دولت‌های همگرا بخواهند این کار را انجام بدهند.

به حوزه است که می‌خواسته تا آن جایی که از دستش بر می‌آید، حق حوزه را ادا کند، نه این که بخواهد منتی سر حوزه بگذارد. لذا برای راهکارهای کمک‌رسانی، دولت تدبیر کرده و گفته ما در توسعه عمرانی حوزه می‌توانیم بودجه تعریف کنیم. اصلاً تعریف بودجه برای حوزه در این است که ما نمی‌توانیم در سرفصل‌های بودجه دولتی چیزی را به عنوان شهریه طلاب و یا حتی کمک شهریه طلاب ببینیم دولت یک سهمیه‌ای را در توسعه عمرانی که حق حوزه است و مغفول‌عنه واقع شده، ارائه می‌دهد. این‌ها را طبعاً حوزویان با تدبیر بایستی پیگیر باشند. من خودم شاهد این مسئله بوده‌ام که چه طور از طرف دولت، جناب آقای دکتر بی‌ریا به عنوان مشاور رئیس‌جمهور در امور روحانیت آمده‌اند در حضور بزرگان حوزه و مسئولان که خود من هم در آن جلسات حضور داشتم، اظهار کردند که ما این روال را می‌توانیم برای کمک‌رسانی به حوزه تدبیر کنیم و این حق حوزه است. حوزه باید حقش را بگیرد، اگر نگیرد کسی به شما نمی‌دهد. این حقی است که شما از بیت‌المال مسلمین می‌برید. این مساله به معنای رفع ید کردن از حوزه و یا دست گذاشتن روی حوزه یا ضایع کردن استقلال حوزه نیست، بلکه به معنای تقویت حوزه است. هیچ‌وقت دولت در هیچ سطحی از نظام مدیریت حوزه دخالت نکرده است. نه کار به مدیریت آموزشی دارد و نه به مدیریت تربیتی. حتی کار به مدیریت سیاسی هم ندارد. دولت می‌داند که در سطح سیاسی، برخی از حوزویان گرایش مطلوبی نسبت به دولت ندارند، اما به این‌ها که نگاه نمی‌کند. هر وقت دولت آمد در ارکان چنبره زد و چنگ انداخت، آن موقع باید بترسیم. چنین چیزی اصلاً نه در ذهنیت دولت است، نه توانایی این کار را دارد. به فرض هم که بگوییم ذهنیت دولت در این جهت باشد، اصلاً توانایی‌اش را نخواهد داشت. دولت که سهل است، اگر تمام دول دنیا جمع بشوند و دست به دست هم بدهند و بخواهند حوزه را قبضه کنند، به هیچ وجه نمی‌توانند. ممکن است لطمه به حوزه بزنند، مدرسه‌ای را خراب کنند، لباس از روحانیت بگیرند، عمامه از سر روحانیون بردارند؛ اما حوزه را نمی‌توانند از حیز انتفاع ببندازند.

حوزه شجره طیبه‌ای است که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء». حوزه ریشه در مدینه‌النبی دارد و بنیانگذارش خود پیغمبر است. اگر توانستند دین را ضایع و زایل کنند، حوزه را هم می‌توانند زایل کنند. این دغدغه، دغدغه نابجا و اتهام غیرمنصفانه‌ای است. حالا که دولت دارد واقعاً خدمت می‌کند، ما زبان تشکر و تقدیر داشته باشیم و این کار بایستی به صورت رسمی انجام شود.

به عبارتی در اختیار گرفتن حوزه‌ها از طریق ارائه کمک‌های مالی و خدماتی می‌کنند. آیا این نکته‌ای که حضرت عالی به آن اشاره نمودید، شائبه فوق را تقویت نمی‌کند؟

آقای دکتر رهنمایی: بایستی ببینیم این اتهام که از یک طرف به دولت و به صورت ظریفش متوجه خود حوزه است، از چه ناحیه‌ای سر می‌زند. مسبب اصلی این اتهام و عامل اصلی آن چیست؟ طی چندین سالی که دولت آقای احمدی‌نژاد مسئولیت اداره کشور را بر عهده گرفته این مسئله مطرح بوده که احیاناً دولت ایشان می‌خواهد حتی حوزه را هم قبضه کند. سرنخ این اتهام و شایعه در دست کسانی است که از ابتدا روی خوشی به این دولت نشان ندادند، بلکه در مقام تعارض با این دولت برآمدند؛ لذا هر قدمی که دولت در خصوص حوزه برداشت، بر چسبی از طرف این‌ها متوجه دولت شد. حتی آن جایی که دولت یک نفر را به عنوان مشاور رئیس‌جمهور در امور روحانیت منصوب کرد که کمتر در دولت‌های گذشته یا به این حالتی که الان هست، سابقه داشت، می‌بینیم که فوری انگ زده می‌شود. وقتی ما مفهوم سرنخ‌ها که جاست، متوجه می‌شویم که واقعاً دولت جز نیت خدمت، آن هم خدمت خالصانه و بدون منت، چیز دیگری ندارد وقتی این را ضمیمه کنیم با روحیه آقای احمدی‌نژاد و وزاری که ایشان معرفی کرده و در مصدر کار هستند، می‌بینیم که چنین چیزی اصلاً به ذهن ما نمی‌رسد که بگوییم آن‌ها می‌خواهند یک چنین مصادره‌ای نسبت به حوزه داشته باشند.

وقتی باز برخورد می‌کنیم به توانایی آن‌ها، می‌بینیم اصلاً این‌ها در حد و قواره این نیستند که بخواهند حوزه را مصادره کنند. نه تنها در اندیشه آن نیستند، اصلاً در قد و قواره این نیستند. مگر به این سادگی است که بگوییم حوزه در تصرف یک دولت در می‌آید. دولت‌های طاغوت با آن همه ید طولایی که داشتند، نتوانستند حتی برای یک نیم ساعت حوزه‌ها را تصاحب کنند تا چه رسد به این که حالا این دولت‌های همگرا بخواهند این کار را انجام بدهند.

از طرفی شما با یک پدیده جدید، اما بسیار مطلوب بعد از روی کار آمدن آقای احمدی‌نژاد مواجه می‌شوید و آن پدیده خاص، توجه ویژه به حوزه‌ها است. در دولت‌های گذشته سابقه نداشته که چنین عنایتی از طرف دولت به حوزه‌ها بشود، البته یک چیزی از باب صدقه آن هم با منت در اختیار افراد خاصی قرار می‌گرفت، بعد متوجه نمی‌شدی کجا هزینه می‌شود، اما این که نمودی در سطح حوزه داشته باشد، این نبود. من به نظر این کمال اهتمام شخص آقای احمدی‌نژاد و دولت ایشان

اصلاً تعریف بودجه برای حوزه در این است که ما نمی‌توانیم در سرفصل‌های بودجه دولتی چیزی را به عنوان شهریه طلاب و یا حتی کمک شهریه طلاب ببینیم دولت یک سهمیه‌ای را در توسعه عمرانی که حق حوزه است و مغفول‌عنه واقع شده، ارائه می‌دهد.